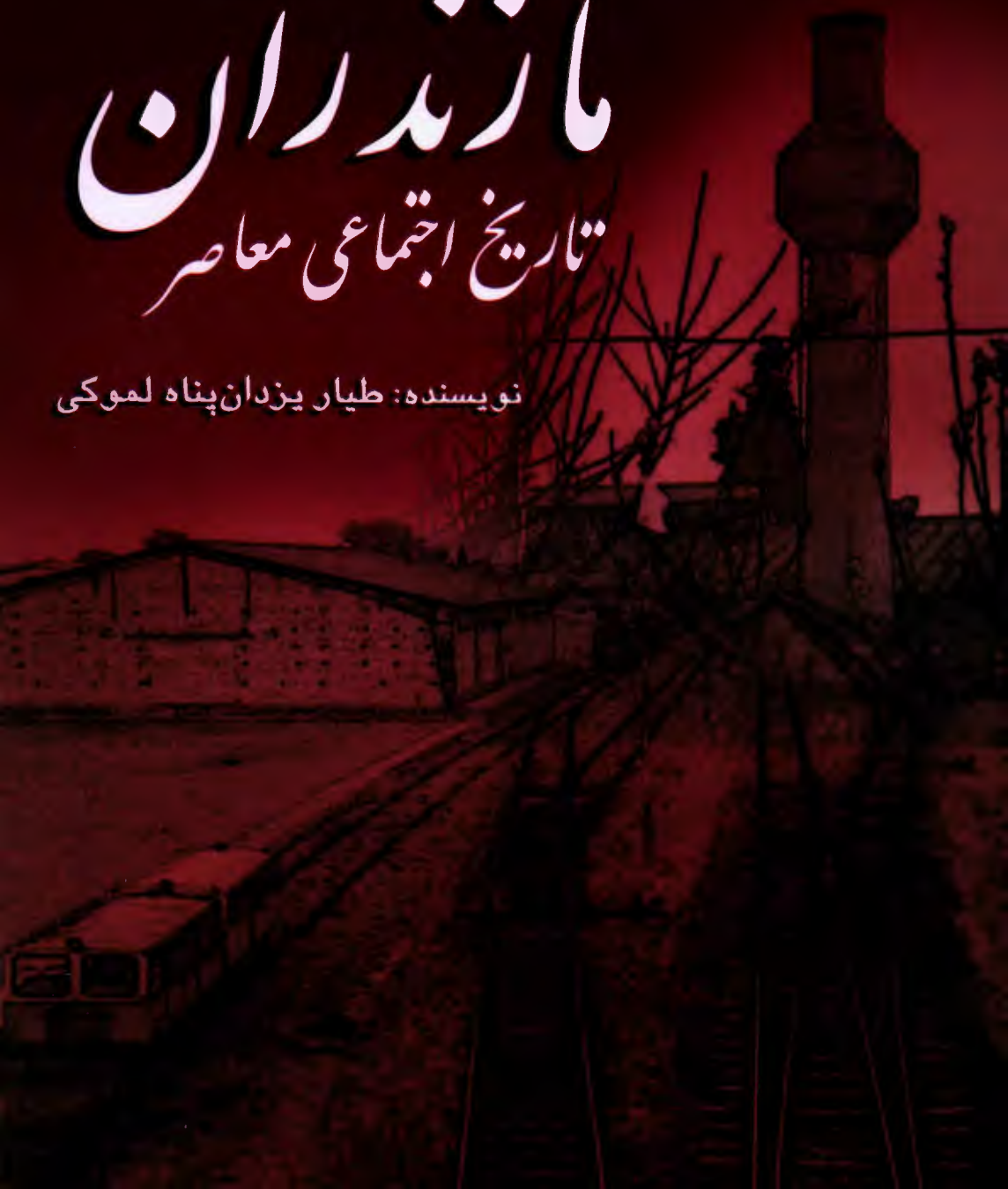


قائم‌شرو...
۱۳۵۷ | ۱۳۶۴

ماندگاران

تاریخ اجتماعی معاصر

نویسنده: طیار یزدان‌پناه لموکی



تاریخ اجتماعی معاصر مازندران

تاریخ اجتماعی معاصر مازندران
قائم شهر و... (۱۲۶۴-۱۳۵۷)

نویسنده:

طیار یزدان پناه لموکی



عنوان و نام پدیدآور	:	یزدان‌پناه لموکی، طیار، ۱۳۳۱-
مشخصات ظاهری	:	تاریخ اجتماعی معاصر مازندران، شاهی‌شهر (۱۲۶۴-۱۳۵۷)/ نویسنده طیار یزدان‌پناه لموکی
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۳۸-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	کتاب‌نامه
موضوع	:	قائم‌شهر - - اوضاع اجتماعی - - قرن ۱۳ ق - ۱۴
موضوع	:	Qaemshahr (Iran) - - Social conditions - - ۱۹-۲۰ th century
موضوع	:	قائم‌شهر - - تاریخ
موضوع	:	Qaemshahr (Iran) - - History
شناسه افزوده	:	یزدان‌پناه لموکی، طیار، ۱۳۳۱
رده‌بندی کنگره	:	DSR۲۱۱۳
رده‌بندی دیویی	:	۹۵۵/۲۲۵
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۸۸۳۴۵۷۲

تاریخ اجتماعی معاصر مازندران

نویسنده: طیار یزدان‌پناه لموکی

عکاس: محمدعلی منصوری

ویرایش و تولید: نشر پژواک فرزانه

مدیریت فرهنگی: کبری شاه‌پری طرئی

طراح جلد: زهرا غلامی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

قیمت: ۴۴۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۳۸-۰

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به میدان فردوسی، خیابان پارس،

کوچه جهانگیر، پلاک ۹، ورودی غربی، طبقه دوم، واحد ۱۰.

تلفن: ۶۶۷۳۹۶۳۶ - - pjfarzan@gmail.com

حق چاپ و نشر محفوظ است

فهرست

۹	 سرسختن
۱۱	 اشاره: چرا قائم شهر بزرگ (شاهی سابق)
۱۵	 درآمد
۱۶	 پیش از تاریخ
۲۰	 دوره های تاریخی
۲۱	 دوره سده میانه، نقش و تأثیر حکومت های خاندان ایرانی در قائم شهر
۲۲	 واقعه گرگیلی دژ، اسپهبد خورشید و روی گردانی مردم سوادکوه
۳۰	 جنگ های استقلال طلبانه
۳۳	 مازیار بن قارن و جبال شروین
۳۶	 استقرار نظامی حسن زید در دو منطقه چمنو و توجی شهر (۲۵۰ تا ۲۷۰)
۳۷	 توجی شهر
۴۵	 باوندها، جنبش های جناح میانه رو افراسیاب چلاوی و نهضت جناح سادات علوی
۴۸	 صفویان
۴۹	 واقعه فتح قلعه اولاد
۵۱	 ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از قلعه های مشهور جهان است
۵۱	 (سال یازدهم جلوس شاه عباس اول)
۵۲	 به دست آوردن الوندیو مازندران (در سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول)
۵۵	 قائم شهر پس از صفویه
۵۷	 تحولات اجتماعی - اقتصادی پس از صفویه تا فروپاشی قاجاریه در قائم شهر
۵۹	 تاریخ معاصر مازندران (۱۲۶۴ تا ۱۳۵۷)
۶۱	 جنبش های دهقانی (واقعه قلعه شیخ طبرسی)
۷۱	 تأثیر انقلاب مشروطیت در تاریخ قائم شهر (شاهی سابق)
۷۹	 فتوایس و مناسبات ارضی در قائم شهر
۸۱	 درباره املاک موقوفه
۸۶	 شخصی سازی املاک خالصه

- ۹۴..... درباره متصرفه‌های خالصه.
- ۱۰۳..... پیدایی سلسله پهلوی و تأثیر آن در تاریخ قائم‌شهر.
- ۱۱۲..... مناسبات ارضی دوره رضاشاه در قائم‌شهر.
- ۱۲۱..... نقش آب در مناسبات ارضی دوره رضاشاه.
- ۱۲۴..... سقوط رضاشاه و روی‌دادهای مهم قائم‌شهر.
- ۱۲۹..... رخ‌دادهای کاخ‌های سلطنتی.
- ۱۳۱..... حمل‌ونقل و نقش راه‌آهن (در بیان موقعیت اقتصادی قائم‌شهر).
- ۱۳۵..... مسائل ارضی، تحولات ملکی و جنبش‌های دهقانی.
- ۱۴۵..... جنبش دوازده‌ساله تاریخ اجتماعی قائم‌شهر بخش نخست (۱۳۲۰ - ۱۳۲۵).
- ۱۴۵..... واقعه سال ۱۳۲۳.
- ۱۵۱..... حزب وطن و واقعه پل سه تیر.
- ۱۶۰..... پی‌آمد رخ‌دادهای سال ۱۳۲۴ در قائم‌شهر.
- ۱۶۷..... جنبش دوازده‌ساله تاریخ اجتماعی شاهی شهر بخش دوم (۱۳۳۲ - ۱۳۳۶).
- ۱۷۵..... برگزاری جشن مشروطیت و هم‌بستگی با واقعه ۲۳ تیر.
- ۱۷۶..... گردهمایی حزب میهن‌پرستان شاهی به دفاع از شاه‌دوستی و میهن‌پرستی.
- ۱۷۷..... گردهمایی جمعیت هواداران صلح در قائم‌شهر.
- ۱۷۸..... نامه شدیدالحن شاه‌دوستان قائم‌شهر نسبت به رخ‌دادهای شهر.
- ۱۷۹..... آمدوشدهای غربی‌ها در پی انجام اصل ۴ ترومن (۳۰/۱۲/۱۳ الی ۳۱/۱۰/۱۵).
- ۱۸۰..... کمیسیون امنیت و سازمان میهن‌پرستان شاهی.
- ۱۸۳..... کمیسیون امنیت و جمعیت مستقل برزگران.
- ۱۸۵..... کودتای سال ۱۳۳۲.
- ۱۸۷..... سال‌های پس از کودتای ۳۲.
- ۱۸۷..... حزب میهن‌پرستان پس از کودتا.
- ۱۸۸..... شاهی‌شهر پس از کودتا ۱۳۳۲.
- ۱۹۰..... تشکیل انجمن تبلیغات اسلامی شاهی.
- ۱۹۰..... سیمای زندگی مردم در گزارش رئیس شهربانی.
- ۱۹۱..... تشکیل شبه حزب مردم در قائم‌شهر.
- ۱۹۲..... دو واقعه اجتماعی در سال ۱۳۳۶.
- ۱۹۲..... انقلاب سفید و مردم در سال ۱۳۴۲ به بعد.
- ۱۹۵..... بازتاب استقرار ارتش ایران در جزایر سه‌گانه خلیج فارس.

۱۹۶.....	اعتصاب بزرگ سال ۱۳۵۴ کارگران شاهی.....
۲۰۳.....	الحاقیه تاریخ اجتماعی معاصر مازندران.....
۲۰۳.....	جنبش دوازده ساله تاریخ اجتماعی بهشهر.....
۲۰۵.....	جنبش دوازده ساله تاریخ اجتماعی بهشهر.....
۲۰۵.....	بخش نخست (۱۳۲۰-۱۳۲۵).....
۲۱۳.....	جنبش دوازده ساله بخش دوم (۱۳۲۶-۱۳۳۲).....
۲۱۷.....	تشکل های شبه صنفی سیاسی.....
۲۱۹.....	سال های ۳۲ و ۳۴ بهشهر.....
۲۲۳.....	کتاب نامه.....
۲۲۷.....	نمایه.....
۲۴۱.....	اسناد و تصاویر.....

سرسخن

گفتنی‌ست تاریخ اجتماعی معاصر مازندران - قائم‌شهر (شاهی سابق)، در سال ۱۳۹۴ در مجموعه کتاب «قائم‌شهر قطب صنعت مازندران»، منتشر شد؛ متنها بنا به محدودیتی که کتاب داشت به‌طور کلی در ۸۱ صفحه به چاپ رسید. در واقع بخشی از تاریخ، اسناد و عکس‌ها، فرصت چاپ نیافتند. بنابراین، لازم دیده شد جهت تکمیل کتاب، جداگانه، با افزودن سه بخش یاد شده، به‌طور مستقل منتشر شود. اهمیت چنین کاری، بیش از همه، جهت بهره‌گیری وسیع‌تر مراکز علمی - پژوهشی، دانشگاهی، اهل تحقیق و دوست‌داران تاریخ معاصر مازندران صورت گرفت.

شایسته است از کوشش‌های بی‌دریغ سرکار خانم فرزانه اسبقی، مدیر محترم انتشارات پژواک فرزانه و دو هم‌کار گرامی‌شان سرکار خانم کبری شاه‌پری مدیر فرهنگی و سرکار خانم زهرا غلامی طراح، نهایت سپاس را داشته باشم. و نیز از مهندس آرمان سلیمانی دشتکی و مهندس بهداد یزدان‌پناه لموکی به خاطر انجام امور کامپیوتری تشکر کنم.

شایان ذکر است در دور نخست انتشار کتاب «قائم‌شهر (شاهی‌شهر) قطب صنعت مازندران» که تاریخ مذکور از جمله بخش محوری آن کتاب محسوب می‌شود، از طرف اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، با حضور دکتر احد جاودانی، دکتر حسین نورانی کوتنایی و دکتر سید صمد حسینی واسو کلایی و از ارشاد اسلامی قائم‌شهر جناب سید علی علوی و از میراث فرهنگی استان جناب دکتر دلاور بزرگ‌نیا هم‌راه با جمعی از اساتید دانشگاه‌ها و برخی بزرگان دیگر رونمایی شد که از توجه آنان به امر مهم مسئله فرهنگی - پژوهشی استان، که پس از ده سال کار مستمر حاصل آمد، نهایت سپاس را داشته باشم.

طیار یزدان‌پناه لموکی

بهار ۱۴۰۱

اشاره:

چرا قائم‌شهر بزرگ (شاهی سابق)

به نظر می‌رسد ضمن اشاره به نکته‌های پر اهمیت دوره‌های تاریخی کتاب «تاریخ اجتماعی معاصر مازندران...»، درباره واژه «شاهی‌شهر» که جای‌گزین «شهر شاهی» شده، به لحاظ معنا، کوتاه سخنی گفته شود.

دانسته است، قائم‌شهر (شاهی سابق)، طبق اسناد موجود آمده در کتاب، یعنی شهر شاه، که در تاریخ ۱۳۱۰/۱۱/۲۸ طبق دستور رضاخان از علی‌آباد به شاهی تغییر نام یافت. گفتنی است این نام‌گذاری ملکی، نه تنها شامل املاک و مستغلات شهری تحت تملک رضاشاه محسوب می‌شد؛ بلکه به کلیه اراضی مزروعی مرغوب، آب رودخانه‌ها، مراتع و غیره در محدوده‌ای وسیع از گدوگ تا لب دریای جویبار را در بر می‌گرفت و شاه، یا از تمامی املاک و یا مستغلات شهرستان شاهی، طبق سندهای ارائه شده، درآمد مستقیم داشت و یا مال‌الاجاره همراه با انواع مالیات‌ها را دریافت می‌کرد. بنابراین، شهر شاهی، به لحاظ مالکیت، شهر شاه حساب می‌آید.

اما نام‌گذاری قائم‌شهر (شاهی) در این کتاب با توجه به محدوده ارضی آمده از گدوگ تا لب دریای جویبار، این معنا را افاده نمی‌کند؛ بلکه بیش‌تر توجه به سه دوره تاریخی دارد که سه شهر از بطن آن رویدند. نخست در عصرکهن که ما دفعتاً با شهری مستقل روبه‌رو هستیم که در زمینه‌های رمه‌داری، کشاورزی، سفال‌گری، ذوب فلز، بافندگی و به احتمالی شیشه‌گری فعال بود. بدون تردید تا رسیدن به این ارتفاع می‌بایست از یک پروسه تکاملی پیچیده و گاه بغرنجی، گذشته باشد که اکنون سیر آن روند، بر ما پوشیده است.

دوم مربوط به سده میانه است که از نخستین سده‌های اسلامی تا قرن هفتم هجری را در بر می‌گیرد که ابن اسفندیار مورخ تاریخ طبرستان از آن یاد می‌کند که به لحاظ جغرافیای تاریخی، شهری بوده پر دامنه از آغاز توجی‌رود تا آن سوی بقعه امام‌زاده سید

زرین‌نوا، نزدیک به خرابه‌های جنگلی هفت چراغ در ضلع غربی دهکده «هردورود»، که بر اساس افسانه‌ها و نامگانی به‌جامانده از آن دوران نقشه فرضی ترسیم شد که در بخش توجی شهر آمده است. این شهر به‌طور کشیده تا عمق منطقه گیل‌خواران، با نام توجی شهر امتداد داشته است که بال غربی آن در جنوب، هم‌عرض با توجی رود به مامطیر می‌رسید. سومین شهر مربوط به دوره مدرن است که نزدیک به یک سده عمر دارد. نام‌گذاری شهر نوین جنبه ملکی داشته که به‌طور خاص مالکش رضا شاه بود که شرح مبسوط آن در کتاب آمده است.

شایان ذکر است که هر سه این شهرها بنا به دارا بودن ویژگی‌های خاص دوران پیدایی خود جای‌گاه ویژه‌ای در اسطوره و تاریخ ایران دارند. در واقع قائم‌شهر از این منظر بنا به داشتن کارنامه درخشان در عرصه جنبش‌های اجتماعی از دوره باستان، سده میانه و معاصر، به‌عنوان شهری تأثیرگذار و گاه تعیین‌کننده در تاریخ و اسطوره مورد توجه‌ست که نماد نخستین آن جنبش ملی فریدون افسانه‌ای‌ست که پس از خروج از چلاودر لپورسواد کوه باشند شد و از همین مکان به خواست مردم به‌جان‌آمده منطقه و مازندران، به پا خواست و با بیرق کاوه آهنگر، آزادی ملی را از ستم بیگانگان فراهم آورد. و در سده میانه فرخان بزرگ و وندادهرمز از جمله قهرمانان مردمی، بهره‌مند از حمایت کم‌نظیر مردم، نقش‌آفرین حماسه‌ای دیگر شدند و تازیان و ترکان مهاجم را تاراندند و اما مازیاربن‌قارن در گامی مهم‌تر با هم‌پیمانی با بابک، در یک جنبش وسیع دهقانی بر دامنه علیه بیگانگان و نیز علیه زمین‌داران بزرگ، وارد عرصه کازارشد و در نبردی استقلال‌طلبانه تا پای جان ایستاد.

گفتنی‌ست در دوران مدرن، به‌ویژه از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ رو در رو با شهری متلاطم، شاه‌ستیز و ضد فاشیزیم هستیم که صفحه دیگر در مبارزه مردمی گشودند که بر نقش و استوار ثبوت در تاریخ‌اند، جا دارد به چنین مردمی بالید و به چنین شهری پر هیمنه و باشکوه که موجب افتخار است، شاهی‌شهر نامید که صبغه شاهی ندارد، اما مانند «شاه‌ماهی» نه به‌خاطر بزرگی‌اش، بلکه به لحاظ ممتاز بودن در جنس و نوع‌اش، مورد توجه‌ست. بنا به این تعریف، شاخصه‌های مهم مورد نظر در این نام‌گذاری، نقش و نشانی‌ست که در تغییر و تحولات اجتماعی مردمی از سوی مردم و سرداران مردمی‌اش بر جای مانده است.

بنابراین، دو دوره نخست (دوران باستان و سده میانه) به صورت «درآمدی» کوتاه منظور شد و بخش آخر که از سال ۱۲۶۴ تا ۱۳۵۷ را در بر می گیرد، فصل سوم کتاب که صورت محوری دارد، روی آن تمرکز شد.

درآمد

منظور از «تاریخ شاهی سابق»، شرح روی دادها و گزارش های منطقه ای است که رسماً در سال ۱۳۱۴، محدوده ارضی آن را از جنوب به رشته کوه های البرز، از شمال به کناره های دریای کاسپین، از شرق به شهرستان ساری و از غرب به شهرستان بابل، تعیین کرده اند.^۱

نکته دیگر، در باب چگونگی شیوه تدوین تاریخ این ناحیه است. توضیح آن که، ثبت رخ دادها، آن گونه که به طور معمول رویدادهای تاریخ ایران را در چارچوب اقتدار سلسله های تاریخی آن یعنی مادی ها، هخامنشی ها، سلوکی ها... می نگارند و یا در نگارش تاریخ مازندران، حکمرانی های امیران و شاهک های محلی را در نظر دارند، نیست. متنها، در تدوین تاریخ قائم شهر، تأثیر و فرمانبری سیاسی، اقتصادی و نظامی آن ها در منطقه، مورد توجه است؛ زیرا تاریخ رخ دادهای این محدوده، ضمن توجه به برخی حوادث خاص محلی، در پیوند با تاریخ مازندران و ایران است. با این همه، انتظار تدوین تاریخی منسجم، با توجه به مدارک محدودی که در دست است، به تقریب غیرممکن می نماید؛ با این آگاهی که قائم شهر، خود جزئی از اجزای به هم پیوسته تاریخ مازندران و ایران است که پیش تر بلوکات پراکنده و غیرمتمرکزی بیش نبود؛ با این یادآوری که تاریخ سوادکوه، که برخی برای آن صبغه دیگری قائلند، باب دیگری است که به آن توجه شده است.

به هر ترتیب، امکان دارد این نقص، یعنی تدوین تاریخ قائم شهر، در گذر زمان با به دست آمدن مدارک قابل اعتنا، کاهش یابد.

۱ «ناحیه سوادکوه سابقاً به کولای معروف بود که نامش از سوات واقع در جنوب شرقی ده چرات گرفته شده و محدود است به فیروزکوه که به وسیله [کوه] شلفین یا شروین که در نزدیکی [کوه های] قدم گاه، پیاز مرکز و در سایر نقاط متکی به [کوه های] چال، شارک و گدوگ شاه نام دارد، از آن جدا می شود. در سمت شرق آن هزار جریب و در غرب لاریجان و بندپی واقع اند» (رایینو. *مازندران و استرآباد*، غلام علی وحید مازندرانی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷). ص ۷۸. درباره نام شاهی به بخش پیدایی سلسله پهلوی، برپایی شاهی رجوع کنید.

پیش از تاریخ

نخست آن که غارهای باستانی متعددی در قائمشهر^۱ وجود دارد، که به طور طبیعی و بالقوه می تواند زیست گاه اولیه انسان های نخستین به حساب آید؛ و در صورت کاوش های باستان شناختی، ممکن بود ردی از آن انسان ها نیز به دست آید. منتها این مهم تاکنون مورد توجه میراث فرهنگی و گردشگری استان یا کشور قرار نگرفت. بنابراین، نمی توان درباره حضور انسان های نخستین در این ناحیه، به قطع و یقین پرداخت؛ ولی، نامگانی های مانده بر آبادی ها بیان گر آن است که این محدوده نیز، مانند دیگر نقاط مازندران، محل آمدوشد قوم های متعدد باستانی و بودبаш انسان های بومی بوده است که از جمله آن ها کاسی ها هستند. کاسی ها، کهن ترین قومی بودند که پیش از ورود آریاییان طی هزاره ها در کرانه های جنوبی دریای کاسپین زیسته اند و نام شان بر آبادی های قائمشهر شاهی سابق نیز، مانند دیگر نقاط مازندران، به جامانده که از جمله عبارت است از: واسکس، کوس محله و کشی یا کاشی کلا. به طور کلی، قبایل ساکن در کرانه های جنوبی دریای کاسپین، در باستان را، کاسی، کاسیت و یا کاسپین می نامیده اند.

پس از ورود آریاییان به فلات ایران، و گسترده شدن آنان در کرانه های جنوبی دریای کاسپین، نام قبایل آنان هم بر روی برخی از نقاط منطقه یاد شده (شاهی سابق) به جامانده، که از آن جمله آبادی ای است به نام متان کلا ده، از دهستان علی آباد؛ یعنی دهکده ای از مت، مد یا مادها. گفتنی است «مادی ها در حدود قرن دهم پیش از میلاد در ناحیه زاگرس پدیدار شدند و در نیمه سده هشتم، در نزدیکی مرزهای آشور استقرار یافتند. مهم ترین این قبایل به نسبت از مرزهای آشور دور بوده، در مشرق و در نقاط کوهستانی سکونت داشتند که مرکزشان بیکنی (دماوند) در شمال خاوری تهران بود که در واقع مازندران باستان هم سایه شمالی آنان به حساب می آمد. از آن جایی که آشوریان مانند توفانی متناوب از غرب به شرق می تاختند، ساکنان فلات، از بومی و مهاجر را به انواع رنج ها و مصائب مبتلا می کردند، می کشتند و زنده زنده پوست شان را می کنند، یا در آتش می سوزانند؛ و جوانان کارآمدشان را به بند می کشیدند و اسرا را به کار اجباری وامی داشتند. در این جنگ و گریز،

۱. ر. ک به کتاب «قائم شهر قطب صنعت مازندران» ص ۶۰۵، نشر چشمه، ۱۳۹۴؛ بخش آثار و بناهای تاریخی شاهی شهر.

طوایف یا تیره‌هایی یافت می‌شدند که می‌کوشیدند خود را از کانون آتش دور نگه دارند؛ بنابراین، به دنبال نقطه امنی می‌گشتند که به دور از هر نوع تاخت‌وتاز باشند. آن‌ها ناگزیر به ارتفاعات مرکزی یا به البرز شمالی روی آورده و مستقر می‌شدند. از جمله این تیره‌ها، که به صفحه شمالی البرز روی نهادند، طایفه مغان بودند که از طوایف معتبر و مؤثر مادی به حساب می‌آمدند. از نام‌های آنان بر آبادی‌ها، از جمله مغان ده در ناتل رستاق نور [است] و اثرم که به واژه اثرون (خادمان آتش) نزدیک است، در شرق ساری.^۱ و نیز به‌نظر می‌رسد بخشی از آنان، نه به نام مغان یا اثرون، بلکه با نام محل سکونت خود به دامنه‌های شمالی البرز کوچیدند که از جمله در قائم‌شهر با نام «ری + کنده» ده از دهستان بیشه‌سر نام یافته است. در این زمینه می‌توان با نام «رجه»، که به‌ظاهر معرب «رگه» یا «ری» است نیز یاد کرد که دو آبادی از آن در قائم‌شهر آمده است: «شیخ رجه» ده از دهستان علی‌آباد قائم‌شهر؛ و «رجه» ده از دهستان راستوپی بخش سوادکوه. آبادی‌های دیگری با نام رجه در شهرهای ساری و بابل (اتاق‌سرا)... آمده که در فرهنگ آبادی‌ها به ثبت رسیده است.

درباره دیرینگی استقرار جمعیت‌های انسانی در تاریخ قائم‌شهر، می‌توان از قوم کهن دیگری یاد کرد، که نام آن‌ها نیز بر آبادی‌های این منطقه دوام آورده است و آن قوم «پرچی»‌ها هستند^۲ که گویش ایرانی داشتند. «شاید بتوان فرض کرد که خراسان و قسمتی از افغانستان در روزگار باستان، از نظر زبانی قلمرو پیوسته آنان بود.»^۳ آبادی‌هایی که در قائم‌شهر از آن نام برخوردارند، عبارت است از پرچی / پریچای، از آبادی‌های پایین رستم‌تالارپی، پرچی‌کلا ده از دهستان علی‌آباد و پرچی + نک ده از دهستان بیشه‌سر، بخش مرکزی قائم‌شهر.

پس از بررسی نامگانی‌ها، می‌توان به کاوش‌های باستان‌شناختی نیز اشاره داشت که آثار به‌دست‌آمده از آن، مربوط به پارینه سنگی، مفرغ و اوایل هزاره اول پیش از میلاد است. بر اساس گزارش میراث فرهنگی و گردش‌گری استان، در کنار رودخانه تلار در کیلومتر ۵ شمال غربی و نیز در محل کشی‌کلا (کاسی یا کاشی‌آباد) ده از دهستان علی‌آباد، «تعدادی گور با تدفین چمباتمه و تاق‌باز، سفالینه‌های سرخ‌رنگ با الگوهای مفرغی با تزیین نقش

۱ طیار یزدان‌پناه لموکی. تاریخ مازندران باستان. (تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۲). ص ۱۱.

۲ همان، ص ۷۴.

۳ همان، ص ۷۴.

سر مار و ظرف‌های سفالی با رنگ قرمز، کوزه‌ها و شکل‌های هندسی به صورت کنده و نقش افزوده سفال‌های خاکستری تیره براق، استخوان‌های ماهی، گوسفند، تیغه‌های سنگی، گندم سوخته، کوزه‌های سفال‌گری با سربارهای مسی، پارچه، زینت‌آلات مفرغی و آهنی، دوک نخ‌ریسی سفالی، دست‌بندهای تسبیح‌گونه آهنی - سفالی، سنگ صدف و به احتمالی خمیر شیشه به دست آمده است.^۱

بنابراین، در اوایل هزاره اول در منطقه یاد شده، شهری مستقل در کنار رودخانه با دامنه‌ای گسترده، بنا به تعریفی که میراث فرهنگی و گردش‌گری برای آن قائل است، وجود داشت که در زمینه سفال‌گری، ذوب فلزات، رمه‌داری، کشاورزی و بافندگی فعالیت می‌کرد. این امر می‌تواند نشانه جامعه‌ای باشد که در عین استقلال، دروازه‌های ارتباطی گشوده‌ای داشته است که با شهرها یا دولت‌شهرهای کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین یا برون منطقه‌ای، یعنی داخل فلات ایران، در آمدوشد بوده، یا نزدیکی‌های فرهنگی - هنری با یک‌دیگر داشتند؛ زیرا آثار به‌دست‌آمده در دو منطقه باستانی یاد شده، با آثار به‌دست‌آمده در رستم‌قلعه ساری، مربوط به هزاره یکم پیش از میلاد، که در مشابهت با تمدن سوم حصار دامغان است، نزدیکی دارد. بر اساس آثار به‌دست‌آمده باستان‌شناختی، بنا به نوع دفن، یعنی شکل قرار دادن مرده‌ها در گور، که برخی به سمت شرق و بعضی به سمت غرب و موردی تا قباز گزارش شده است، به نظر می‌رسد آنان اعتقادی مهری داشتند که بر حسب زمان دفن (پگاه، چاشت‌گاه و دیرگاه) مردگان را به سوی خورشید در گور قرار می‌دادند.

در ادامه مبحث نامگانی‌ها، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که پس از گسترده شدن دین زرتشتی در فلات ایران و، به تبع آن، مازندران، کسانی که به مذاهب محلی پای‌بند بودند، به استناد «اوستا»، دوسوم ساکنان مازندران را تشکیل می‌دادند.^۲ نوآیینان مزدیسنايي، علیه‌شان واکنش تندی داشتند. همان‌طور که آمد، به نظر می‌رسد، آنان پرستندگان خدایان بومی و یا آریایی بودند که عناصر طبیعت را پرستش می‌کردند و با نام دیو از آنان سخن رفته است. آشکار است که دیو به معنای خداست و زرتشت، خدایان

۱ همان، ۱۱۶.

۲ جلیل دوستخواه، اوستا. (تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷). ص ۲۹۳.

آریایی پیش از خود را که آیین‌شان وحدانی نبوده است، از پیروان اهریمن به‌شمار می‌آورد. در قائم‌شهر جاهایی که همراه با نام دیو آمده، عبارت است از: دیو غار لیلیم، دیوکلای سفلی، دیوکلای علیا، دین‌سر و دین‌کتی... افزون بر اسامی یاد شده، باید از «کوی kavi»^۱ یا «کی» که به معنی شاه، سردار و فرمان‌ده است، یاد کرد که در زمره دیوان محسوب می‌شدند که از آنان آبادی‌هایی با نام «کیامحله» و «کیاکلا» باقی مانده است. مورد دیگر، «کرپن»‌ها بودند. آن‌ها گروهی از پیشوایان دیوپرستان به حساب می‌آمدند که «اوستا» با آنان نیز برخورد تندی داشت که در قائم‌شهر تنها یک نام از آن‌ها بر روی دهکده‌ای در جویبار به‌جای مانده است. گفتنی است نام دیوان مازندرانی، که در «شاهنامه» از آنان سخن رفته است، هنوز نام‌شان بر روی برخی از آبادی‌ها در منطقه سوادکوه قائم‌شهر دوام آورده است، که عبارت است از: دیوکلای، دهکده کلار + یجان، قندی (گاندی) بر آبادی به همین نام و نیز بید (پیت)، ارجنگ (ارژنگ) و هم‌چنین اولاد (قلعه اولاد) که در «شاهنامه» در پی آمدن رستم به مازندران در خوان پنجم در رودرویی با رستم از وی سخن رفته است.

افزون بر هم‌قرینه بودن نامگانی‌ها با یافته‌های باستان‌شناختی، می‌توان به نکته دیگری که در اساطیر ایران آمده است، پرداخت که در تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار درباره آن اشاره رفته است: «ضحاک پس از تکه‌پاره کردن جمشید چنان وحشتی ایجاد کرد که خاندانش ناگزیر به مهاجرت شدند. مادر فریدون با بار و بنه، به «پایین‌کوه دماوند به دیه‌ور که قصبه آن ناحیت... است پناه گرفت تا فریدون از مادر به وجود آمد».^۲

از آن‌جایی که منطقه محل سکونت آنان کوهستانی و قابل کشت و زرع نبود، آنان به نواحی چلاو، که چراخور گسترده‌ای داشت، کوچیدند. وقتی فریدون پا به جوانی گذاشت و جمعیت طایفه هم زیاد شد، ناگزیر به آبادی لپور سوادکوه نقل مکان کردند. قوم امیدوار کوه (امیری کنونی آمل) و انبوهی از مردم کوه قارن در سوادکوه به او پیوستند. در این هنگام، فریدون به لحاظ داشتن نیروهای جنگنده، صاحب قدرتی شده بود، پس با همکاری این مردم از تبرستان آهنگ جنگ عراق کرد. در اصفهان کاوه آهنگر به او پیوست. با این

۱ kavi به معنای خدیو و سردار و فرمان‌ده است. در این‌جا سران و بزرگان دیوپرست.

۲ محمدبن حسن بن اسفندیار. تاریخ طبرستان. (تهران: کلاله‌خاور، ۱۳۶۶). خلاصه‌شده صفحه‌های ۵۸-۵۷. میرظهیرالدین مرعشی. تاریخ طبرستان و رویان. (تهران: شرق، ۱۳۶۸). ص ۱۰۲ تا ۱۰۵.

وحدت، قدرت عظیمی یافتند تا آن اندازه که توانستند ضحاک را از اریکه قدرت فرو کشند.^۱

با این شرح، باید اشاره کرد که، دوره پیشدادی به دوران مادها مربوط می‌شود و پیدایی قائم‌شهر بنا به حدود ارضی برآمده، در سپیده‌دم تاریخ، در برابر مهاجمان ضحاک، عرض اندام ایرانی داشت. گفتنی است یافته‌های باستان‌شناختی هم حضور مهاجران ایرانی را در این دوره تأیید می‌کند؛ زیرا در پی کاوش‌های به‌عمل‌آمده در «منطقه لپور (لپورک و چاشت‌خواران) گورهای به‌دست‌آمده، که مربوط به اقوام سردراز در شمال ایران است [بدین خاطر] به‌عنوان محوطه‌ای شاخص و مهم از لحاظ مطالعات انسان‌شناسی [پراهمیت است].^۲ مدودس‌کایا، مؤلف کتاب *ایران در عصر آهن* (۱۳۶۸)، اقوام سردراز را مهاجران ایرانی دانسته است.^۳ پژوهش‌گران درباره نژاد آریایی همواره به این نکته نظر دارند که آن‌ها «دارای موهای زرد، چشمانی آبی و دارای سری دراز با جمجمه کشیده بودند.»^۴ با این وصف، یافته‌های لپور با جمجمه‌های به‌دست‌آمده در محوطه‌های تاریخی خرنند و گنداب در سمنان، تالش در گیلان، تپه کشی‌کلا در قائم‌شهر و گوهرتپه نکا هم‌خوانی دارد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که زیست‌گاه‌های عصر آهن در شمال ایران تا پیش از ورود ایرانیان هیچ‌گاه خالی از سکنه نبوده است.^۵؛ اما تاکنون هیچ نشانی هم از آن مردم تا پیش از ورود آریایی‌ها به‌دست نیامده است.

دوره‌های تاریخی

شایان ذکر است که آگاهی قابل‌اعتنایی درباره مردم این ناحیه در دوره مادها و هخامنشیان در دست نیست. با این همه، در دوره فروپاشی هخامنشیان و تصرف ایران از طرف اسکندر و لشکرکشی‌اش به مازندران و، بیش از همه، حضورش در قائم‌شهر به هنگام سرکوب تپورها و آماردها، دو گزارش در دست است.

۱ اعتمادالسلطنه در *التدوین فی جبال الشروین*. (ص ۹۶) و نیز رابینو در کتاب *مازندران و استرآباد* (ص ۲۴۱) به این موضوع پرداختند.

۲ مهدی عابدینی. عراقی گزارش باستان‌شناختی محوطه سد البرز لپور، اسناد میراث استان.

۳ ص ۸۵

۴ فرزاد فروزانفر، *فصل‌نامه اباختر*، س ۴، ش ۱۳ و ۱۴، تابستان ۸۶، ص ۱۰۳.

۵ همان، ص ۱۰۳.

۱- در کتاب تاریخ طبرستان از ابن اسفندیار (۱۳۶۶) آمده است: «سیاه‌رود نزدیک چمنو به دیه‌دنگی، گردابی است که [گت] (گرداب بزرگ) می‌گویند. چون اسکندر رومی مال‌های بسیاری جمع کرد، آن‌جا فرو نهاد. پادشاهان به اوقات بسیار حیلت کردند تا بردارند. روزی نشد. آخرین، ماکان ابن کاکي بود. بسیار مال بر آن کرد و آب بیفکند... تا جایی رسید که گنج و خشت و عمارت پدیدار آمد. گفتند فردا به مقصود می‌رسیم. آن شب آب فرو آمد و جمله ناپدید گردانید.»^۱

۲- اعتمادالسلطنه در کتاب *التدوین فی جبال الشروین* درباره تحرکات اسکندر در مازندران به نقل از آرین، مورخ باستان، آورده است: «...اسکندر کبیر در این سفر جنگی (سرکوب تپورها و آماردها) از ناحیه سوادکوه گذشته است.» و نیز اشاره دارد به این‌که «بعضی شهر ساری را [محل] عبور کراتر، سردار اسکندر، از مملکت تاپوری از راه گردنه شاه‌میرزا [دانسته‌اند که] از این گردنه پایین آمد و از دره راست‌پی سوادکوه عبور کرد، از ساری به استرآباد [رفت و به اردوی] اسکندر ملحق شد.»^۲ بدون تردید از آغاز دوره تاریخ تا پایان عصر ساسانی در این منطقه رویدادهای تاریخی قابل توجهی به وقوع پیوست. به‌ویژه تأثیر جنبش مزدکیان را در این منطقه نمی‌توان از نظر دور داشت، منتها منابع معتبری که بتوان به گزارش‌های آن‌ها استناد کرد، در دست نیست. بنابراین، از روی آوردن به حدس و گمان، و پرداختن به رخ‌دادهای احتمالی اجتناب شده است.

دوره سده میانه، نقش و تأثیر حکومت‌های خاندان ایرانی در قائم‌شهر^۳

به تقریب در دوره ساسانیان، به‌ویژه از دوره کواد (قباد)، یعنی پس از فروپاشی حکمرانی خاندان ماه‌گشنسب، تا نخستین سده‌های اسلامی، باوندها، زرمهرها، گیل‌گاو باره، کارن (قارن) وندها در مازندران با دارا بودن محدوده‌های ارضی مشخص حکومت کردند که درباره هر یک از آن‌ها کتاب‌ها، رساله‌ها و مقاله‌های فراوانی از جانب مورخان و پژوهش‌گران تاریخ منتشر شده است. بنابراین، گفتار پیش‌رو در نظر ندارد به دوباره‌خوانی آن آثار پردازد؛ بلکه بیش‌تر بر آن است که به رخ‌دادهایی توجه نشان دهد که به‌طور خاص

۱ همان، ص ۸۸

۲ ص ۹۲ و ۹۳.

۳ طیار یزدان‌پناه لموکی، قائم‌شهر قطب صنعت مازندران، ص ۱۱۰-۱۱۴.

در محدوده ارضی قائم‌شهر روی داده است و به ترتیب می‌توان نخست درباره واقعه اسپهبد خورشید و محاصره غار گرگیلی‌دژ، مشهور به غار اسپهبد خورشید پرداخت که اعراب تنها در طی محاصره طولانی موفق به شکست آن شدند؛ و دیگر، واقعه عرب‌کشان و نداد هرمز قاروند است که با حمایت مردمی در بیگانه‌ستیزی صورت گرفته است؛ و دیگر درباره مازیار قاروند است که هدف‌های استقلال‌طلبانه در برابر اعراب و دست‌نشانده‌گان آن‌ها داشت؛ و هم‌چنین درباره خاندان باوند و...

بدیهی است در بیان هر رخ‌داد تاریخی، به‌طور اجتناب‌ناپذیر اشاره‌های کلی به تاریخ مازندران و گاه ایران مطرح خواهد شد. نکته‌ای که نباید فروگذار کرد آن است که این سخن بیش‌تر به روی‌دادهایی تمایل دارد که ضمن بیان تاریخ قائم‌شهر و مازندران، ارتباط و پیوستگی‌هایی نیز با تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران داشته باشد.

واقعه گرگیلی‌دژ، اسپهبد خورشید و روی‌گردانی مردم سوادکوه^۱

پیش از پرداختن به رخ‌داد بسیار مهم محاصره غار گرگیلی‌دژ سوادکوه از جانب تازیان در سال‌های پیش از ۱۴۰ هجری، که بنا به روایت ابن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان (۱۳۶۶) در آن خانواده، نزدیکان و خاصگان اسپهبد خورشید با بسیاری مال و آذوقه که از جانب وی به لحاظ تنگی عرصه در رودرویی با تازیان مهاجم در دوره منصور عباسی—جا داده شده بودند، شرح کوتاهی از خاندان گاوباره، لازم به‌نظر می‌رسد.

پس از مرگ بلاش (۴۸۷/۴۹۹ م) قباد [= کواد] به قدرت رسید. جاماسب، برادر وی، از ترس گرفتار آمدن در خشم قباد، به ارمنستان گریخت و در آن‌جا مقام ساخت. از جمله فرزندان او نرسی نام داشت. پس از مرگ نرسی، فرزند وی، پیروز، به قدرت دست یافت. پیروز دامنه نفوذ خود را تا به گیلان گسترش داد و آن‌جا را به متصرفات خود افزود. از همسر گیلانی او پسری به دنیا آمد که نامش را گیلان‌شاه نهادند و بعد پسر گیلان‌شاه را، گیل‌بن‌گیلان گفتند. گیل‌بن‌گیلان پرآوازه بود که تنها به تبرستان آمد.

نایب خسرو ساسانی در تبرستان، آذرولاش نام داشت که از خاندان زرمهری بود که از جانب انوشیروان، پس از مرگ کیوس، پسر قباد، به حکومت تبرستان گمارده شد و آنان

۱ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۰-۱۸۲؛ طیار یزدان‌پناه لموکی، همان مأخذ، ص ۱۰۲.

آمل را به پایتختی برگزیدند. مدت حکومت این خاندان به طور کلی بین ۱۰۸ تا ۱۱۱ سال دوام یافت و آخرین بازمانده آنان آذرولاش نام داشت، که گیل گاوباره به دربار آنان راه یافت و ملازم شد و بعد به بهانه‌ای به گیلان بازگشت و دست به تجهیز سپاه زد و آهنگ تبرستان کرد. آذرولاش پس از آگاهی از آن، شرح واقعه را به یزدگرد گزارش کرد. موبدان یزدگرد دانستند که از فرزندان جاماسب است. دربار ساسانی در پاسخ به آذرولاش نوشت که: «طبرستان را به او ارزانی داشتیم»^۱

آذرولاش در سال ۳۵ یزدگردی در میدان چوگان از اسب فرو غلتید و مرد. گیل‌بن‌گیلان به ماترک او دست یافت. گفتنی است گیل، متصرفات خود را از گیلان تا گرگان گسترش داد. قصرهای عالی، قلاع و حصارهای محکم بنا کرد. با این همه، مرکز فرمان‌روایی او در تبرستان قرار داشت. گیل‌بن‌گیلان در سال ۵۰ یزدگردی درگذشت. پس از مرگ او گیلان و رویان به ترتیب به دو پسر او دابویه و پادوسبان رسید. پس از مرگ دابویه، پسرش فرخان بزرگ به حکومت دست یافت و هفده سال سلطنت کرد.^۲ پس از فرخان، دادمهر به جایش نشست که حکومتش دوازده سال دوام آورد. اسپهبد^۳ خورشید، فرزند دادمهر، هنگام مرگ او به روایت ابن اسفندیار شش‌ساله بود.^۴ دادمهر وی را به برادرش سپرد [= فرخان کوچک] تا برآمدن او، نیابتش را در اختیار داشته باشد، پس از آن حکومت را به وی تفویض دارد و فرخان کوچک همان کرد. خورشید پس از رسیدن به قدرت به تمشیت امور پرداخت. اعراب در این دوره به شکل‌های گوناگون کم و بیش بر ایران سیطره داشتند.

این نکته را باید درباره ترجمه طبری با نام «تاریخ‌نامه طبری» که از جانب محمد بلعمی در سال ۳۵۲ هجری انجام پذیرفت، یادآور شد: «در ترجمه بلعمی مطالبی دیده می‌شود که در خلاصه موجود تاریخ طبری وجود ندارد. بلعمی تاریخ کامل طبری را که مفقود شده، در دست داشته است. به اضافه، به‌ظاهر بلعمی ضمن تنقیح کتاب تاریخ طبری بعضی

۱ همان، ص ۱۵۴.

۲ اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۹۴.

۳ اسپهبد... نامی ویژه شاهان طبرستان است... مانند «کسری = خسرو» برای شاهان فارسی و «قیصر» برای شاهان روم. یاقوت حموی. معجم البلدان. علی‌نقی منزوی، بخش نخست، ص ۲۱۶.

۴ ابن اسفندیار، ص ۱۷۰، «... خورشید هنوز به حد بلوغ نرسیده بود... بنابراین، دادمهر... سارویه را ولیعهد قرار داد و گفت: «خورشید به کمال رشد رسد، سلطنت و مملکت را به او بسپارد»... سارویه ۸ سال حکمرانی کرد. خورشید به حد بلوغ رسید، سارویه به عهد برادر وفا نمود... خود و خویشان با وی بیعت کردند.» اعتمادالسلطنه، التودین، ص ۱۹۵.

اطلاعات را که از منابع دست اول دیگر به دست آورده، به آن ملحق ساخته است.^۱ به هر ترتیب، درباره پرداخت مالیات ارضی (خراگ یا خراج) و مالیات سرانه (جزیه یا سرگزیت) معرب شده واژگان مالیاتی دوره ساسانیان) مازندرانیان در برابر حفظ دین و آیین، چنان که در کتاب فتوح البلدان بلاذری (۱۳۳۷) نیز آمده است: «همواره بر این روش بودند که گاهی مال الصلاح ادا می کردند و زمانی از دادن آن خودداری می کردند. بدین سان به جنگ و صلح اشتغال داشتند.»^۲ و او به واقعه ای در دوره فرخان بزرگ اشاره دارد، به این که: «اسپهبد، بایزید بن مهلب به هفت صد هزار درهم [= دراهم / مسکوک نقره] و چهارصد بار زعفران مصالحه کرده.» بلعمی (۱۳۶۶) در این باره، یعنی پرداخت جزیه، به نکته مهم دیگری اشاره می کند که قابل مذاقه است. «... همه اصفهبدان به فرخان گرد آمدند و گفتند: ما را چه تدبیر می کنی؟ فرخان گفت: کار عجم تارومار شد... و من آن می بینم که ما صلح کنیم و جزیت بپذیریم... و این همه سال بیست و دو اندر بود...»^۳

به ظاهر این سیاست [= گاهی جنگ و گاهی صلح] در تبرستان هم چنان تداوم داشت. بلاذری در فتوح البلدان می آورد: «ابوالعباس (سفاح)، نخستین خلیفه عباسی، به محض رسیدن به خلافت، عامل خود را به طبرستان فرستاد و مردم طبرستان با وی صلح کردند. سپس از فرمان سرپیچیدند و مسلمانان را در خلافت منصور بکشتند.»^۴ و در ادامه از لشکرکشی اعراب به مازندران و فتح آن سخن می دارد. گفتنی است در لغت نامه دهخدا درباره سرپیچی از پرداخت جزیه و اطاعت نکردن از خلفا در دوره اسپهبد خورشید آمده است: «خورشید آخرین سلسله بنی دابویه، پسر دادمهر [که] در سال ۱۴۱ هجری دستور داد تا همه اعراب را که در طبرستان می زیستند، حتی تمام ایرانیانی که به دین اسلام درآمده اند، بکشند. در نتیجه، شورش سختی علیه اعراب روی داد که عربان آن را با قساوت و خشونت فرو نشانددند. اسپهبد خورشید از مقابل سپاهیان منصور، خلیفه عباسی، گریخت و در دیلم با زهر خودکشی کرد.»^۵

۱. نیکولوسکایا و دیگران. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. کریم کشاورز. (تهران: پیام، ۱۳۵۴). ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۴۷۱.

۳. بلعمی. تاریخ نامه طبری. (تهران: نشر نو، ۱۳۶۶). ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

۴. بلاذری، همان، ص ۵۷۵.

۵. علی اکبر دهخدا، لغت نامه. (تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷).

محمد جریر طبری درباره این نبرد و به درازا کشیده شدن آن در دوره منصور — که پسرش مهدی که در ری مستقر بود دستور داد که «غزای طبرستان کند»^۱ — اتفاق نظر دارد؛ منتها، ابن اسفندیار واقعه تهاجم تازیان را به گونه‌ای دیگر شرح می‌کند و گزارش مبسوطی درباره نبرد اعراب با اسپهبد خورشید دارد که به‌طور کلی جزئیات آن در دیگر منابع پیش از وی، نیامده است و از دو نقطه‌نظر بسیار با اهمیت است. نخست، روند تحولاتی که در درون تبرستان جریان داشت؛ و دیگر، تفاوت نگاه ابن اسفندیار با تاریخ‌نگاران پیش از خود درباره علل تهاجم تازیان در دوره منصور عباسی است. بنابراین، توجه به گزارش ابن اسفندیار از نظر تنوع نکات آمده در آن از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است؛ زیرا بهانه تهاجم خلیفه عباسی به مازندران را نه تنها در عرب‌ستیزی او و ندادن جزیه، بلکه به روی داده‌های دیگر توجه می‌دهد. به همین دلیل ایشان نخست به شیوه زندگی اشرافی خورشید و خوش‌گذرانی‌های متنوع وی می‌پردازد و بعد تعرض به املاک قبایل و جماعات. شخصیت پرتفرعن او، که مایه روی‌گردانی مردم از ایشان می‌شود، شرحی است که مورخان پیش از وی بدان نپرداختند. اگرچه تاریخ‌نگاران بعد از او، بسیار از ایشان تأسی جستند.

مؤلف تاریخ طبرستان بر آن است که اسپهبد خورشید در دوره حکمرانی‌اش در تبرستان «به عمارت قصر در زمینی به مساحت ۴۰۰ هکتار در جایی با نام موضع اسپهبدان»^۲ پرداخت و بر اطراف آن خندقی زد و حصار محکم برنهاد و در منطقه «سه‌دله» قصری ساخت سه بام بر هم و بازارگاه پدید آورد. از جمله طبرستان پیشه‌وران برگزید آن [جا] بنشانند و بیرون حصار، رباطی بزرگ بنیان نهاد و کاروان‌سرای. پنج در بر این شهرستان آویخت یکی دروازه کوهستان، دوم دریا، سوم گیلان، چهارم گرگان، پنجم صد صید [شکارگاه] گفتند. بدین دروازه الااو و موکب‌او، روز صید دیگران نیامدند، از کوه به دریاجویی بفرمود برید و آب بیاورد و گیلان‌جوی نام نهاد. این جوی به میان سرای او

۱ ابوجعفر محمدبن جریر طبری. تاریخ طبری. ابوالقاسم پاینده. (تهران: اساتیر، ۱۳۶۲). ص ۴۷۳۲.

۲ یکی از حوزه‌های طبرستانی نیز بدین نام است، شاید از نام یکی از شاهان آن‌جا گرفته شده باشد. یاقوت حموی. معجم‌البلدان، برگردان علینقی منزوی، ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه نیز به آن اشاره دارد: «در دکان معروف به دکان سلیمان‌بن‌داود، در غاری که در اسپهبدان معروف است واقع در کوه طاق مازندران است...» ص ۳۲۷ و ۳۲۸. مؤلف کتاب از آستارا تا استرآباد محل آن را نزدیک اترپ و تیزنه‌رود [= تجن] در حد فاصل میان حومه ساری و اترپ [در شرق ساری] بنا به نشانه‌هایی که ابن اسفندیار آورده است، می‌داند: «آن‌جا تمیز است، زیرتر دوینی مانده که اثر سرای اسپهبد فرخان و خورشید است در تیزنه‌رود یا میان‌دورود.» ج ۴، ص ۵۱۲ و ۵۱۳.

فرود آمدی... در مقابل دروازه صید، میدانی بزرگ فرمود و خندقی عمیق و نواحی آن موضع را که به اسپهبدان نزدیک بود، حرم و حوش [= شکارگاه اختصاصی] ساخته... چون او از آنجا حرکت فرمودی، زهره نداشتند که تعرض صید او کنند... به کوهستان نودوسه زن داشتی، هر یک را قصری ساخته و خدمت کاران و اوانی زرین و سیمین و صنوف اموال و خزاین مهیا داشتی»^۱ ابن اسفندیار در ادامه زندگی اشراف مَنشی خورشید می افزاید: «چهارصد اشتر اشهب [= خاکستری] رخت او کشیدی روز کوچ، برای ورمجه هرویه [همسر سوگلی اش] به کنار دریا به دیه یزدان آباد قصری رفیع ساخته بود و عمارتی بسیار کرده و مالها در آن صرف فرموده و خزاین و نفایس او به دست آن زن بودی... چون ابومسلم را منصور بکشت و سنباد را به ری خبر کشت او برسید. هر چه خزاین و چهارپای زیادت بود، پیش اسپهبد به ودیعت فرستاد و شش هزار درهم به هدیه به خاصه او، (پس از آن سنباد) خلع طاعت و عصیان در منصور آشکار کرد»^۲

ابن اسفندیار، مورخ قرن هفتم تاریخ طبرستان در ادامه گزارش خود می آورد: «خلیفه... چندی از اصحاب سنباد و ابومسلم بکشتند که تا سه ثلث مائه (۳۰۰) آثار عظام کشتگان بدان مانده بود. سنباد منهزم، روی به طبرستان نهاد»^۳ ابن اسفندیار درباره شرح کشته شدن سنباد به واقعه ای اشاره می کند که نه طبری و نه بلعمی با آن متفق نیستند. ابن اسفندیار بر آن است که سنباد به خاطر تفرعنی که در برابر فرستاده اسپهبد به نام طوس داشت، به دست وی کشته شد. بلعمی اشاره دارد به این که: «سنباد شکسته شد به ری باز آمد به هزیمت از ری به گرگان شد و اصفهید گرگان هرمز بن الفرجان او را بگرفت و بکشت»^۴ طبری واقعه را این گونه می آورد:

«ابوجعفر (= منصور)، جهور بن مرار عجلی را به ده هزار کس سوی آن ها فرستاد که میان همدان و ری بر کنار بیابان تلاقی کردند. بسیار هزیمت شد و در اثنای هزیمت حدود شصت هزار کس از یاران وی کشته شد و زن و فرزندشان اسیر شد. پس از آن سنباد مابین طبرستان و قومس کشته شد، لوان طبری او را کشت. آن گاه منصور اسپهبدی طبرستان را

۱ ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۴.

۲ همان، ص ۱۷۵.

۳ همان، ص ۱۷۵.

۴ بلعمی، همان، ص ۱۰۹۴.

به «ونداد هرمز»^۱ داد که حرکت کرد. در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین، عده پیروان او را صدهزار نفر آورده‌اند که: «گروه بسیار از مزدکیان و مجوسان طبرستان گرد او جمع شدند.» متنها در تاریخ ایران از پیکولوسکایا و دیگران از قول طبری آوردند که: «منصور خلیفه عباسی ده‌هزار نفر علیه سنباد گنیل داشت... دسته‌جات شورشی شکست خوردند و فرار کردند، قریب شش‌هزار نفر از ایشان در حین فرار کشته شدند.» که به لحاظ نفرات کشته‌شدگان معقول به نظر می‌رسد.

با این‌همه، توجه به تفاوت گزارش‌هایی که در برانگیخته شدن منصور عباسی در حمله به تبرستان از جانب تاریخ‌نگاران سده میانه آمده، مسائل قابل تأمل اجتماعی فراوانی در آن‌ها مطرح است. به‌ویژه در اثر ابن اسفندیار که مسیر نگاه او، نه در حدّ ثبت واقعه، بلکه بازتاب حاصل به کارگیری سیاست اقتصادی اسپهبد چه در تصرف املاک مردم و بهره‌کشی‌های وسیع از رعایا، به‌دست می‌دهد. ابن اسفندیار بر آن است که «اسپهبد جمله مال و متعلقات (سنباد) را به تصرف خویش گرفت، منصور نبشت که مال ابومسلم و سنباد را به دیوان بفرستد. اسپهبد خورشید گفت: «البتّه من مال ایشان ندارم و خلع طاعت و عصیان آشکار کرد.»^۲ درباره ادعای خورشید نسبت به عدم دریافت اموال ابومسلم و سنباد، طبری به واقعه‌ای اشاره می‌کند که پاسخ اسپهبد به منصور را بسیار پررنگ جلوه می‌دهد. ایشان برآنند که «...وقتی جهور، سنباد را هزیمت کرد هر چه را که در اردوگاه بود به تصرف آورد که خزینه‌های ابومسلم، که در ری به‌جا گذاشته بود، از آن جمله بود.»^۳

در تاریخ‌نامه طبری از بلعمی (۱۳۶۶) به این موضوع که: «چون جهور، سنباد را بکشت، آن همه خزینه‌ها و خواسته‌ها به‌دست وی افتاد و ترسید که اگر با بار نزدیک منصور شود، آن همه از وی بستاند. اندر منصور عاصی شد...»^۴ اشاره کرده است.

۱. جریر طبری، همان، ص ۴۷۱۵.

۲. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۸۹.

۳. جریر طبری، همان، ص ۲۷۱۸.

۴. بلعمی، همان، ص ۱۰۹۴. قابل توجه آن‌که در تاریخ ایران، اثر پیکولوسکایا و دیگران آمده است: «سنباد که عقاید زرتشتی داشت از مردم حومه نیشابور بوده و ایشان ناحیه وسیعی را اشغال کرد. نیشابور و توس و ری و اراضی پیرامون آن را متصرف گشتند. خزانه سرشار از اموال ابومسلم به دست شورشیان افتاد.» ص ۱۸۸.

ابن اسفندیار در برابر پاسخ خورشید به خلیفه عباسی، بازتاب قابل توجهی از توصیه منصور به مهدی، حاکم ری، که فرزند او بود، می‌آورد که می‌توان این عمل را به نرمش سیاسی جهت اجرای نقشه‌ای وسیع‌تر از جانب منصور تلقی کرد. بنابراین، برای اسپهبد «تاج شاهنشاهی و تشریف [= خلعت] فرستاد. اسپهبد خوش‌دل گشت و بر قرار عهد اکاسره خراج طبرستان به خلیفه فرستاد.»^۱ توجه به سیاهه ارقام ارسالی خراج تبرستان به دربار خلیفه عباسی شگفت‌انگیز است و می‌توان درباره آن پژوهش مستقلی انجام داد. اقلام فرستاده شده به این شرح است: «سی صد هزار درهم [وجه نقد]، جامه سبز ابریشمین از بساط و بالشت سی‌صدتا، کتان رنگین نیکو سی صد لت، گوردین‌های [= جامه پشمین و گلیم] زرین و رویانی و لغورج سی‌صدتا، زعفران ده خروار، انار دانه سرخ ده خروار، ماهی شور، ده خروار، چهل استر بار کردند و بر هر استر غلامی ترک یا کنیزکی بنشانند، خلیفه چون خراج طبرستان بدید، طمع در ولایت کرد.»^۲

منصور، به بهانه سرکوب عبدالجبار در خراسان، که علیه خاندان عباسیان برخاسته و نام خلیفه را از خطبه و سکه انداخته بود، از اسپهبد خواست در عبور سپاه به خراسان از طریق تبرستان مدد کند. اسپهبد خورشید پاسخ داد: «ولایت از آن امیرالمؤمنین است و من مطیع او.» ممکن است برای خورشید به‌عنوان حاکمی خراج‌گذار، راه و چاره‌ای جز پذیرش این درخواست نبود و یا این‌که اندیشید با پرداخت خراج گراف، خلیفه را نسبت به ادعای عودت اموال ابومسلم و سنباد قانع کرده باشد. نکته قابل ذکر آن‌که، ابن اسفندیار در پایان گزارش سیاهه ارسالی این جمله را می‌افزاید: «خلیفه چون خراج طبرستان بدید، طمع در ولایت کرد.» در این صورت، می‌توان استنباط کرد که از آغاز ادعای غنیمت‌جنگی خزینه‌های ابومسلم و مال سنباد تنها دست‌آویزی برای تصرف سرزمین ثروت‌مند تبرستان بود که در آن صورت گزارش‌های طبری و بلعمی و برداشت تاریخ‌نگاران ایران از پیکولوسکایا و دیگران ممکن است بیش‌تر به واقعیت نزدیک باشد.

به هر ترتیب، با اشاره منصور، فرزندش مهدی دست به کار اعزام سپاه از چند نقطه به درون سرزمین تبرستان شد و مکان وارد آوردن ضربه نهایی را بر اقتدار و فروپاشی نظام

۱ ابن اسفندیار، همان.

۲ همان، ص ۱۷۵.

حکومتی خورشید فراهم آورد. لشکریان خلیفه بدون روبه‌رو شدن با هرگونه مقاومتی در نقاط تعیین‌شده، که موقعیت سوق‌الجیشی داشت، مستقر شدند و آماده مصاف با حاکمی که ارزیابی درستی از این همه تجهیز سپاه نداشت، تا آن اندازه که در اولین نبرد در آمل از طرف ابوالعلا، فرمان‌ده لشکر عرب ضربه هولناکی به ارکان نظام حکومتی اسپهبد وارد آمد. بنا به گزارش ابن اسفندیار، ناخشنودان جانب بیگانه را گرفته و دعوت او را پذیرفتند:

«ابوالعلا به آمل نشست، منادی عدل فرمود و دعوت اسلام. به حکم آن‌که مردم از اسپهبد استهزا و استخفاف دیده بودند، فوج فوج و قبیله‌قبیله می‌آمدند و قبول اسلام کرده و املاک و اسباب خویش مسلم گردانیده.»^۱

یادآوری دوباره این نکته که «اهل طبرستان همواره بر این روش بودند که گاهی مال‌الصلاح ادا می‌کردند و زمانی از دادن آن خودداری می‌نمودند، بدین‌سان به جنگ و صلح اشتغال داشتند.»^۲ می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که منصور، خلیفه عباسی، برای پایان دادن به مقاومت‌های مکرر شاهک‌های محلی و تصاحب سرزمین ثروت‌مند تبرستان تصمیم قطعی را در تصرف آن در نظر گرفته بود. آنچه به این تصمیم جامه عمل پوشانید، استقبال قبایل و طوایفی بود که املاک آنان، به گزارش ابن اسفندیار، از جانب اسپهبد خورشید به بهانه‌هایی که روشن نیست، مصادره شده بود و نیز در کوچک شمردن و نکوهیدن مردم بود که عامل اصلی روی‌گردانی جمعی جماعات مزید بر آن شد که آنان دست از دین آبا و اجدادی خودشان بکشند و به اسلام روی آورند و از جور و ستم حاکمی که خود را حافظ دین کهن ایران می‌دانست، رهایی یابند. بنا به گزارش ابن اسفندیار، مردم سوادکوه در مدت دو سال و هفت ماه که تازیان خانواده اسپهبد را در غار گرگیلی دژ محاصره کرده بودند، سکوت مطلق اختیار کرده و واکنشی نشان ندادند. در واقع، تلخی رنج‌بار این واقعه زهر ظلمی بوده که از رفتار اسپهبد خورشید و عاملان وی به تدریج در تن مردم به‌جان‌آمده نشسته بود تا آن‌جا که خانواده اسپهبد را با آن همه دبدبه و کبکبه که داشتند، با چشمان خود دیدند که به چه زار و خفتی رخت اسارت در بر کردند. «ابن اسفندیار» گزارش مبسوطی در این‌باره ارائه کرده که اشاره مختصر به آن لازم به‌نظر می‌رسد. وقتی عرصه به اسپهبد تنگ شد

«جمله اعزه و اولاد و حرم را با دیگر متعلقان، که از خواص و بطلانه و معتمدان او بودند، با خزانه، بالای دربندکولا و به راه آرم طاقی است که این ساعت آن را عایشه گرگیلی دژ می‌گویند، برد و در آن طاق ده‌ساله آب در خنب‌ها کرده و غله و نان و دیگر ذخیره معد (muadd) تدارکات‌چی، فراهم‌آورنده) بود و ساخته و دری بر آن طاق نهاده که به پانصد [نفر] فرونهادندی از سنگ خاره که چون در برو گذاشتندی هیچ آفریده موضعی در نتوانستی دانست... و اند خروار زر برگرفت و با حشمی که مانده بود به طریق لارجان عزم دیلمان کرد که مدد گیرد و لشکریان بیرون کند... لشکریان اسلام دو سال و هفت ماه زیر طاق ماندند و خانه‌ها ساختند و به محاصره آن نشسته تا... و با درافتاد به یک روز چهارصد تن بمردند و همه را بر سر یک‌دیگر می‌نهادند تا از گند عورات، مابقی مردم فریاد برآوردند و از ضرورت امان طلبیدند. مسلمانان عهد کردند بر آن‌که خلیفه رضا دهد و آن جماعت را به زیر آوردند و هفت شبانه‌روز مال نقل می‌کردند، بعد از آن جمله حرم را... به حضرت خلیفه بردند... چون خورشید حال طاق گرفتن و سبی [برده، اسیر] حرم و فرزندان بشنید گفت «بعد از این به عمر و عیش رغبتی نیست و به چنین ننگ و شین [= زشتی] مرگ عین راحت و آسایش است، زهر بخورد و به شقاوت ابد رسید.»^۱

جنگ‌های استقلال‌طلبانه

گفتنی است سوخرییان از جمله خاندان هفت‌گانه اشرافی پارس به نام کارن در دوره ساسانیان بودند که در نیمه دوم قرن ششم میلادی در تبرستان باشند شدند. محدوده حکمرانی آنان با رتبه اسپهبدی، بخشی از قسمت‌های کوهستانی مازندران به مرکزیت لپور سوادکوه بود که منطقه تحت نفوذ آنان از حدود وندا امیدکوه آمل (= امیری کنونی) تا پریم در جنوب ساری را شامل می‌شد که بنا به خواست کارن، کهنتر پسر سوخرا، تعیین و از جانب انوشیروان (در سال ۵۷۰ میلادی)^۲ واگذار شد که تا سال ۲۲۴ هجری دوام یافت و

۱ ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۲ «...بلاش (فرزند پیروز چون درگذشت) سوخرا... جهان‌داری بر قباد راست کرد. (اهل فتنه) از او (سوخرا) بدگویی‌ها پیش قباد می‌بردند. او نُه پسر داشت که به طبرستان آمد. قباد او را به غدر کشت. فرزندان، طبرستان باز گذاشتند و به بدخشان شده مواضع به‌دست آورده تا قباد از یاد شد. [وقتی آنان انوشیروان را در برابر جنگ با ترکان یاری رساندند. انوشیروان که در پی آنان بود تا از غدر قباد نسبت به آن‌ها دل‌جویی کند] از آن شادی (= پیروزی بر ترکان) همه را به ستود گفت: «به طرفی از اطراف عالم حصنی و یا ولایتی اختیار باید کرد... قارن برادر کهنتر بود. ←

با کشته شدن مازیار پایان یافت. به هر ترتیب، ونداد یا انداد به جای او نشست که از دوران او و جانشینانش آگاهی قابل اعتنایی در دست نیست. تنها نکته روشن آن‌که، وی پسری با نام سوخرا داشت که ونداد هرمز نظامی مرد پهلوان، فرزند اوست. ونداد هرمز سوخرایی پس از دست‌یابی به قدرت نزدیک به پنجاه سال سلطنت کرد (۱۵۰ تا ۲۰۰ هجری) دوران زمام‌داری وی مصادف است با حادثه‌های مهم تاریخی که سه واقعه پیوسته آن به‌نظر برجسته می‌آید که در این سخن، ضمن اشاره به آن دو رخ‌داد، به حادثه سوم توجه می‌شود. زیرا این اتفاق حضور موسیقی را در داشتن نقش محوری به جای نیروی نظامی نشان می‌دهد که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در به دست آوردن پیروزی بر تازیان مهاجم داشت. پیش از پرداختن به رخ‌داد سوم گفتنی است در آغاز نیمه دوم از سده دوم هجری مردم امیدوار کوه آمل (= امیری کنونی) که از دست ظلم و جور کارگزاران خلیفه و وابستگان آنان به ستوه آمده بودند به دادخواهی نزد ونداد هرمز شدند تا آنان را از رنج و ستم تازیان برهاند. با این پیمان که پس از آن تحت فرمان و اطاعت او درآیند. اسپهبد انجام این مهم را منوط به موافقت اسپهبد شروین در پریم یا هزارگری و مس مغان و ولاش در تیزرود یا میان‌دورود دانست که پس از طی شدن رای‌زنی‌ها و دست‌یابی به توافق آن دو، جبهه متحدی از تمامی تبری‌ها در فروگیری تازیان، در کل تبرستان تشکیل شد که بر اساس آن قرار شد در روز مشخص و ساعتی معین بر آنان بتازند و از خانمان برانند. در آن روز، اسپهبد ونداد هرمز، سپه‌سالار نامی تبرستان، با یاران متحد خود با شمشیرهای آخته از نیام به قرارگاه عمال خلیفه زد. شعله‌های خشم گویی از آسمان تبرستان بر آنان باریدن گرفت تازیان دریده‌خوی سیاه‌کاسه را پای گریز نماند. تمامی تبری‌ها که پیش‌تر کسان خلیفه را به شهر، ده، بازار، گرمابه و ره‌گذر گرفته، گردن می‌زدند. اوج قهر زمانی هنگامه شد که زنان تبری ریش مردان تازی خود را به چنگ می‌گرفتند و آنان را کشان‌کشان به کسان اسپهبد می‌سپردند تا به تقاص آن همه ستم، بیدادگری و کشتار سبعانه سر از تن بگیرند.^۱

→وند امیدکوه (آمل) لیور (سوادکوه) و پریم (ساری) که کوه قارن می‌خواندند (اظهار تمایل کرد. انوشیروان پذیرفت و او) در خدمت انوشیروان به طبرستان آمد. انوشیروان به حد تمیشه نشست... هر طرف به رئیسی داد و این جمله مواضع (= طبرستان) بدو (= کارن / قارن) سپرد و به مدائن شد. ابن اسفندیار، همان، ص ۱۵۲.

۱ «در مسلحه جمنو که خلیفه بن‌بهرام با سی‌صد مرد آن را اداره می‌کرد. ونداد هرمز به هنگام خروج جمله را کشت.» ابن اسفندیار، همان، ص ۱۷۹.

تبرستان به یک روز از آنان تهی شد. تلخی واقعه بر خلیفه بسیار گران آمد. بنابراین، بر آن شد که گوش مالی سختی به تبری‌ها دهد. بدین‌خاطر سالم فرغانی^۱ را، که مشهور به شیطان فرغانه بود، برگزید و با لشکری مجهز به تبرستان گسیل داشت. سالم در نخستین نبرد تن‌به‌تن با اسپهبد ونداد هرمز، دانست که او هم‌اوردی یکه است.

ونداد هرمز نیز سایه ضربات مرگ‌بار سالم (فرغانی) را در فرو کوفتن تبرزین و عمود از نظر دور نمی‌داشت. با این حال، سالم در دومین نبرد رویارویی با ونداد امید جوان پسر اسپهبد ونداد هرمز به‌طور باورنکردنی از پای درآمد. این واقعه خشم و کینه خلیفه را نسبت به تبری‌ها، که سر تمکین نداشتند، صدادزون کرد. ده‌هزار مرد جنگی را به سرداری یکی از امیران دربار خود با نام فراشه به سرکوبی جنبش استقلال‌طلبانه تبری‌ها راهی عرصه کارزار کرد. فراشه با بهره‌گیری از امکانات و پشتیبانی خالد برمکی، حاکم دست‌نشانده خلیفه در ری، با لشکری انبوه روی سوی تبرستان نهاد و در نقطه‌ای با نام «آرم»^۲ مستقر شد ونداد هرمز دریافت که اعراب دست از او نخواهند کشید. در اندیشه شد که چه تدبیر کند تا جنگ‌آوران اندک او سپاهیان پرشمار دشمن را به تلاشی گیرند. بنابراین، با بهره‌گیری از نبوغ نظامی خویش برخلاف دو نبرد پیشین استراتژی جنگی را تغییر داد. نخست دو سنگر در کوه «ازونو» برپا داشت: یکی پایین، دیگری بالا. از اسپهبد شروین در پریم خواست در پیوستگی و یاری او بکوشد. اسپهبد شروین به گونه‌ای نمایاند که سردار خلیفه پندارد از بیم او به مقابله برنمی‌آید. ونداد هرمز چهارصد شیپور و چهارصد دهل آماده کرد.

نزدیکان و کسان مورد اعتماد خود را در دو سوی کمین‌گاه گماشت. چهارهزار زن و مرد را به داس و تبر مسلح کرد و به آنان سپرد که پس از استقرارشان در دو جانب منطقه جنگی با صد کس بیرون خواهد شد و خود را به میدان دید فراشه می‌کشاند. پس از آن به آنان پشت کرده به جانب کمین‌گان می‌گریزد تا در آنان این گمان قوت گیرد که ترس ناشی از حضور آن‌ها ایشان را به گریختن واداشت؛ بنابراین، به امید پیروزی بر آنان

۱. Forqāni

۲. «آرم» و «کوه ازونو» نام دو نقطه در منطقه سوادکوه قائم‌شهر است. روشن نیست چرا ابن اسفندیار برای «ازونو» کوه به کار برده و برای «آرم» اشاره‌ای ندارد. در صورتی که «آرم» کنونی که تلفظ آن با واژه آمده در «تاریخ طبرستان» یکی است، بر بالای بلندی قرار دارد. به هر ترتیب، تعیین موقعیت جغرافیای تاریخی آن نیاز به سخن دیگری دارد.

خواهند تاخت. پس از آن رمز نظامی را بیان داشت و به متحدان خود آموخت که پس از دریافت آن چه کنند.

اسپهبد تازیان را به دام‌گه خود کشاند. تمامی دره در سکوتی محض فرو رفته بود. سایه ترس آن سکوت، وحشت مرگ را در تمامی تنگه گسترده. اسپهبد بر روی اسب چرخ‌ی زد و بر دهانش کوبید ناگهان هشت‌صد شیپور و دهل با صلابتی سنگین در انعکاسی وسیع همه دره را پوشاند.

مردان جنگی عرب را دل در سینه نماند. اسبان وحشت‌زده بر روی دو دست برخاسته بی‌قرار شیهه می‌کشیدند و افسار می‌گسستند که صدای چهارهزار داس و تبر بر تنه درختان خوف و وحشت تازیان را به‌طور فزاینده‌ای افزایش داد. آن‌چنان به وهم و ترس سنگینی کشیده شدند که گمان می‌کردند جهان به پایان خود رسیده است. بی‌اراده فریاد وحشت سر می‌دادند، به سر و روی خود می‌زدند، به هر سویی می‌خزیدند، به یک‌دیگر می‌آویختند و یا در زیر سم اسبان عنان‌بریده له می‌شدند که با فروغلتیدن پیاپی درختان راه هر نوع گریز از آنان بریده داشتند. سراسیمه، لرزان و هراسیده از صدای بی‌امان دهل، خود خویش را وا گذاشتند. در این هنگام جنگ‌جویان و نداد هرمز چون توفانی پرخشم بر سپاهان عرب حمله بردند. چهارصد عقاب تیزچنگ با هیمنه ببران، هزاران اعراب را که در زیر بمباران صدای شیپور و دهل و درخت مانند شتران مست لجام‌گسیخته کف کرده بودند، درهم شکستند. فراشه را اسیر و گردن زدند. سپاهیان زخمی، شکسته، بی‌نای و رمق را امان دادند. خلیفه و عمال بعدی او را، وادار به صلح کردند.

مازیار بن قارن و جبال شروین

دانسته است درباره مازیار بن قارن، نوه و نداد هرمز، از جمله اسپهبدان تبرستان، سخن فراوان رفته است. بنابراین، این گفتار در نظر ندارد با وجود منابع قابل توجه بسیار به دوباره‌خوانی آن بپردازد؛ بلکه بنا به قرار، به آن بخش از رخ‌دادهایی توجه دارد که در محدوده ارضی منطقه مورد نظر (= شاهی سابق) به وقوع پیوست؛ زیرا، همان‌طور که پیش‌تر آمد، خاندان مازیار از آل سوخرایان بودند که محدوده ارضی تحت نفوذ آنان از حدود وندامیدکوه آمل تا پریم ساری بود و مرکز فرمان‌روایی آنان در لپور سوادکوه قرار

داشت. بلاذری در *فتوح البلدان* می‌آورد: «محمد بن موسی بن حفص، عمر بن علا و «ماه ایزدیار» بن قارن، جبال شروین را که نفوذناپذیرترین و سخت‌ترین کوهستان طبرستان است و جنگل‌ها و درختان آن از همه انبوه‌تر است، در خلافت مأمون بگشودند.^۱

به لحاظ اهمیت جنبش ضد عرب مازیار در دوره عباسیان، خواجه نظام‌الملک در کتاب *سیاست‌نامه* در فصل خروج بابک می‌آورد: «معتصم را سه فتح برآمد که هر سه قوت اسلام بود که یکی فتح روم، دوم فتح بابک، سیم فتح مازیار گبر به طبرستان.^۲ حمدالله مستوفی، مؤلف کتاب *تاریخ گزیده*، درباره مازیار یک گام فراتر می‌رود. وی بر آن است که: «مازیار بن قارن به طبرستان خروج کرد و طریقه خبیثه بابک خرم‌دین لعته‌الله ظاهر گردانید و جامه سرخ پوشید و آن قوم را سرخ‌جامگان [نامیدند].^۳ گردیزی در *زین‌الاخبار* درباره مازیار همین نظر را دارد: «مازیار بن قارن به طبرستان عاصی شد و دین بابک خرم‌دین بگرفت و جامه سرخ کرد.^۴ ابن اسفندیار نیز از زبان قاضی آمل، فرستاده مازیار به دربار معتصم، می‌آورد: «به خدمت تو می‌رسانم که خلع طاعت کرده است و همان زنار زراتشتی بر میان بسته و با مسلمانان جور و استخفاف می‌کند.^۵

بنابراین، مازیار مذهب زرتشتی و آیین مزدکی داشت؛ زیرا انتساب وی به هم‌کیشی با بابک، که پیرو عقاید مزدک بود، در تمامی آثار تاریخ‌نگاران سده‌های میانه آمده است. جنبش بابک از جمله عظیم‌ترین جنبش‌های اجتماعی به حساب می‌آید که پس از تسلط عرب در نخستین سده‌های اسلامی به وقوع پیوست، با این اشاره که قیام مازیار دو سال پس از اعدام بابک انجام گرفت. با این همه، ارتباط آنان را نمی‌توان انکار کرد. شایان ذکر است خرم‌دینان به تناسخ روح باور داشتند و بر آن بودند که روان خداوند نخست در آدم دمیده شد، سپس ابراهیم و بعد موسی، عیسی و پس از آن به محمد (ص) و سرانجام به ابومسلم خراسانی و در ادامه به بابک، فرزند مرداس، حلول کرد. قیام بابک علیه خلافت عباسی در جهت گسستن از اسارت ملی، که اسارت اقتصادی و اجتماعی را در پی داشت،

۱. بلاذری، همان، ص ۴۷۶.

۲. نظام‌الملک. *سیاست‌نامه*. (تهران: اساتیر، ۱۳۶۹). ص ۲۸۷.

۳. حمدالله مستوفی. *تاریخ گزیده*. به کوشش عبدالحسین نوابی. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸). ص ۳۱۸.

۴. گردیزی، *زین‌الاخبار*، ص ۳۰۱.

۵. ابن اسفندیار، همان، ص ۲۰۹. ابن اسفندیار درباره مازیار می‌آورد: «بابک مزدکی و دیگر زمین‌مجوس را عمل‌ها داد و حکم بر مسلمانان تا مسجدها خراب می‌کردند و آثار اسلام را محو می‌نمودند.» ص ۲۱۲.

قرار دارد. عباسیان بخش عظیمی از اراضی را که در سابق به دربار و اشراف و آتشکده‌های زرتشتی تعلق داشت، به امیران عرب و ایرانی دست‌نشانده، به اقطاع می‌دادند و ایرانیان را بدین‌سان برده‌وار وادار به تمکین می‌کردند. جنبش بابک از جمله جنگ‌های انقلابی دهقانان ایران بر ضد عباسیان بود. مازیار نیز آن‌چه در *تاریخ‌نامه طبری* از وی یاد شده، چنین است:

«به کشاورزان املاک را بگفت تا بر ضد صاحبان املاک به پا خیزند و املاک را به غارت برند.»^۱ بابک و مازیار هر دو در اثر خیانت دوستان و نزدیکان به اسارت دست‌نشانده‌گان خلیفه عرب درآمدند. چنان‌که در به بند کشیدن بابک، در پی حيله افشین، که در میدان نبرد توان برابری با وی نداشت، از طریق یکی از امیران آن نواحی، که با بابک آشنایی و دوستی داشت، به بهانه شکار، او را به کمین‌گاه دشمن کشاند و در آن‌جا تسلیم سرهنگان افشین کرد. بابک وقتی به خیانت دوست خود سهل‌بن سنباط آگاه شد، با لحن اندوهناکی روی به او کرد و گفت: «ارزان فروختی مرا به این ناکسان.» مازیار نیز در اثر خیانت برادرش کوهیار به اسارت گماشتگان خلفای عرب درآمد. ابن اسفندیار پس از دست‌گیری مازیار می‌آورد: «عاقبت الامر گرفتار آمده و عبدالله او را در صندوق بست که به‌جز چشم هیچ گشاده نبود و بر استری نهاده روی به عراق آورد.»^۲ برتولد اشپولر در کتاب *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی* درباره مازیار بر آن است که وی: «در پس کسب استقلال سیاسی بیش‌تر می‌کوشید.» و در ادامه می‌افزاید: «وی به‌عنوان یک فرد زرتشتی احیای یک دولت مستقل (لااقل محلی) ایرانی را براساس یک تحول اجتماعی در نظر داشته است... او رعایا را بر ضد مالکین تحریک نموده... در هر حال مازیار سرانجام به اسارت طاهریان افتاد و به سامره فرستاده شد و در آن‌جا به سال ۸۴۰ میلادی برابر با ۲۲۵ هجری در اثر چهارصدوپنجاه ضربه شلاق درگذشت.»^۳ حمدالله مستوفی (۱۳۶۸) درباره تعداد ضربات شلاق می‌نویسد: «او را به سامره بردند و بعد از آن‌که پانصد تازیانه بر او زدند، در برابر

۱ جریر طبری، همان، ص ۵۸۹۱.

۲ ابن اسفندیار، همان، ص ۲۱۹. قابل ذکر است که «فرقه خرم‌دینان (= بابکی) مانند اسلاف عقیدتی خویش یعنی مزدکیان به خاطر استقرار مساوات اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال اراضی به جماعت‌های آزاد روستایی می‌کوشیدند.» پطروشفسکی. *اسلام در ایران*. کریم کشاورز. (تهران: پیام، ۱۳۵۴). ص ۲۶۵.

۳ برتولد اشپولر. *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. مریم میراحمدی. (تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۷). ص ۱۱۱.

بابک بیاویختند.^۱ یعقوبی به تعداد ضربات اشاره ندارد، بلکه بر آن است که «مازیار را آن قدر زدند که مرد».^۲

استقرار نظامی حسن زید در دو منطقه چمنو و توجی شهر (۲۵۰ تا ۲۷۰)

به باور مؤلف کتاب *تاریخ طبرستان*، نخستین کسی که در تبرستان از سادات آل محمد (ص) به حکومت دست یافت حسن زید بود، که نسب او به حسن بن زید [بن حسن] بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) می‌رسید. درباره علل خیزش وی مؤلف *تاریخ طبرستان* به نقل از کتاب *ملح الملح و نزهة العقول* آورده است.^۳ بنا به درخواست کتبی «اعیان نواحی»^۴ خروج کرد و به محض رسیدن [به تبرستان]، [نوشت] که: «به سعیدآباد» فرو آمد، باید که عبدالله سعید با جمله مردم بیعت، به من پیوند...^۵ با جمله رؤسای کلار روز سه‌شنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه خمسین و مائین (= ۲۵۰ هجری) برو بیعت کردند... سادات نواحی... حسن زید را استقبال کردند».^۶ بعد به کجور شد... «در چالوس محمدالمهدی الحنفی دعوت او را اجابت کرد و بیعت جمله مردم آن دیار ستده».^۷ حسن زید «از کجور به نائل کوچ کرد و از آن مردم بیعت گرفت...»^۸ وی در «پای‌دشت [آمل] مقام ساخت که از پیش اکابر و اسپهبدان طبرستان نبشته رسید پیش حسن زید به توبت و تحریض (= برانگیختن) بر حرب، چون: پادوسپان بن گردزاد، اصفهید لُفور و مصمغان بن وندامید و بیجن (= بیژن) بن رستم و خورشید بن جسنف بن ونداد و خیابن بن رستم نبشته‌ها را مطالعه کرد و به موافقت اهل طبرستان دل‌قوی شد و از خویشان و ساداتی که با ایشان بودند محمد بن حمزه و حسین بن احمد با بیست سوار و دویست پیاده جمله با سپر و تیغ در پیش داشت».^۹ حسن زید پس از شکستن نظامیان محمد اوس به «مصلی آمل آمد

۱ حمدالله مستوفی. *تاریخ گزیده*. به کوشش عبدالحسین نوایی. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۳۱۸.

۲ یعقوبی، همان، ص ۵۰۴.

۳ همان.

۴ همان، ص ۲۲۸.

۵ همان، ص ۲۳۸.

۶ همان، ۲۲۹.

۷ همان.

۸ همان.

۹ همان، ص ۲۳۰.

معارف و مجاهیل شهر را دعوت عرض کرد. به اتفاق جمله به بیعت درآمدند.^۱ حسن زید عاملانی را در چالوس و رویان و آمل برگماشت. در این زمان مسمغان بن وندامید [که] «پیش از این از محمد بن اوس به خشم شده بود و او بسیار ظلم و خارج با مردم رستاق داشته»^۲ توانست از زندگی پنهانی در بیشه‌ها برهد و مردم مامطیر [= بابل] را در بیعت با او قانع کند از حسن زید خواست در ساری مقام سازد حسن زید بنا به درخواست وی به سوی ساری رهسپار شد تا این که «به دیه پوطم نوروزآباد لشکرگاه ساخت»^۳

مؤلف تاریخ طبرستان بر آن است که: «داعیان حسن زید تا به دناوند (= دماوند) و پیروزکوه و حدودی رفتند، جمله مردم طبرستان بیعت قبول کرد[ند].»^۴ پس از این گزارش، ابن اسفندیار می‌آورد که: «چون به تریجی (= توجی) رسید سه روز آن جا بود و بعد از آن کوچ کرد به چمنو.»^۵ (که به احتمال قریب به یقین جمنان، شاهی سابق باید بوده باشد).

نکته قابل اشاره آن که حسن زید در طی بیست سال جنگ و ستیزی که در تبرستان به نام او ثبت است، چه با شاهک‌های محلی و چه با دست‌نشانندگان خلیفه، چندبار محل استقرار نظامی وی در توجی، که به صورت تریجی و ترجی در نوشته‌ها آمده، و نیز در چمنو قائم شهر بوده است که بنا به اهمیت موقعیت تریچه (تریجی / توجی) مبحث مستقلی به لحاظ جغرافیای تاریخی، جهت تعیین محدوده ارضی منطقه به آن اختصاص داده شده است.

توجی شهر

توج / توج، در فرهنگ معین واژه‌ای گیلکی دانسته شده به معنای «به، بهی و آبی» که درختی از تیره گل سرخیان با میوه‌ای به رنگ زرد، خوش‌بو و کرک‌دار است. دهخدا در

۱ همان.

۲ ابن اسفندیار، همان، ص ۹۴. به نقل از کتاب انساب اشراف امصار.

۳ همان، ص ۲۳۱. ممکن است آبادی پوتم به تعریب فوتم شده که در فرهنگ آبادی‌ها آن را «ده از دهستان کیاکلا بخش مرکزی شهرستان قائم شهر (= شاهی سابق) کنار راه شوسه کیاکلا به جویبار دانسته است.» بنابراین، نوروزآباد در دوره ابن اسفندیار به نظر می‌رسد دهستان بوده که پوتم یا فوتم یکی از آبادی‌های آن به حساب می‌آمد. در واقع حسن زید از راه مامطیر، کیاکلا، جویبار به سوی ساری رهسپار شد.

۴ همان، ص ۲۳۱.

۵ همان.